

ابن مقفع شهید قربانی تفکر شعوبیه ادیب و دانشمند نثر عربی و فارسی

مرادعلی ولدبیگی^۱

جواد سعدون زاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۰۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۲

چکیده

از آنجایی که ابن مقفع ایرانی تبار بود ولی تحصیلاتش را در علو بلاغت و فصاحت در زمینه نثر عربی به پایان رسانید. و کتاب‌های پهلوی را از زبان فارسی به زبان عربی برگردانید. ابن مقفع، نخستین کس و شاید تنها کسی است که توانست دست مایه‌ای گران‌بها را به فرهنگ عربی تقدیم کند و بی شک او را به عنوان شهسوار نثر عربی قلمداد می‌کنند. علاقه بیش‌ازحد ابن مقفع به زبان ادبیات عرب و به‌ویژه کتابت نثر نویسی. ایشان را تا جایی پیش برد که در دوران خلفای عباسی و اموی جزء کاتبان درجه اول وزراء و رهبران آن‌ها گردانید قابل توجه و عنایت اینجاست فردی که تا این اندازه علاقه به یادگیری زبان عربی داشت و این همه خدمات ارزنده و قابل توجه به ادب عربی خصوصاً در توسعه گسترش و ترویج کتابت و ترجمه نثر عربی نمود به خاطر کینه بیش از حد دشمنانش خودش اولین قربانی بسیار ادیبانه و ماهرانه نثر نویسی می‌گردد و جالب‌تر اینکه در تاریخ او را به عنوان یک فرد زنده و کافر می‌شناسند غافل از اینکه کسانی مانند جاحظ، عبدالملک اصمعی و ابن منظور و دیگران که در مورد ایشان قضاوت کرده‌اند خودشان از متعصبین و طرفداران خلفای عباسی و اموی بودند که بغض و کینه بیش از حدی را به ایرانیان و خصوصاً طرفداران فرقه شعوبیه داشتند بطوری که هر که را ایرانی می‌شناختند شعوبیه کافر و زندقه و ضد بلامنازع اعراب می‌دانستند. نهایتاً با پدید آمدن منازعه بین ایرانیان و خلفای عباسی و اموی مبنی بر نژاد برتر و اصیل که مولود آن تفکر شعوبیه بود دست آویزی گردید که ابن مقفع را در این برهه خاص از زمان به جرم جانب‌داری از تفکر فرقه شعوبیگری مظلومانه و به وضع فجیعی به قتل برسانند.

کلیدواژه‌ها: ابن مقفع، شعوبیه، مظلومی، تعصب و تعدی طلبی، خلفای اموی و عباسی.

^۱ دانشجوی دکتری تخصصی زبان و ادبیات عرب (نویسنده مسئول)

^۲ دانشیار گروه ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید چمران

مقدمه

با عنایت به اینکه این شخصیت قربانی تفکر شعوبی‌گری گردیده مشخص گردد که آیا ایشان واقعاً طرفدار تفکر فرقه شعوبیه بوده‌اند یا اینکه بی‌گناه و دارای دیدگاهی واقعیت‌گرا بوده است. نظر به اینکه این پژوهش - پژوهشی نوین با رویکردی تازه است به طور قطع می‌تواند نتایج مثبت و قابل قبولی در اختیار صاحب‌نظران و ناقدان اهل فن و قلم قرار دهد در این مقاله سعی بر آن است که قتل شهادت گونه ابن مقفع را از لابلای اقوال و نظرات گوناگون و به دور از تعصب و جانب‌داری مورد تفحص قرار دهد و با تمسک به شواهد و مدارک و اسناد تاریخی به واقعیتی منطبق بر اصول منطقی و استدلال دست یابد و به حقیقتی خاموش در میان مصلحتی ساطع وغالب به شخصیت واقعی ابن مقفع برسد. گر چند فراوان در مورد فرقه شعوبیه و آثار ناشی از آن و همچنین در مورد شخصیت ابن مقفع سخن آمده است اما تاریخ از گذشته دور تا عصر حاضر در کتابهای علمی و پژوهشی و تاریخی و منابع الکترونیکی وی را به عنوان ابن مقفع شعوبی و بعضاً زندقه و کافر معرفی می‌کنند و چیزی در مظلومیت این شخصیت بی‌نظیر قضاوت نکرده است و حال اینکه هیچ مدرک و شواهدی دال بر شعوبیه بودن ابن مقفع وجود ندارد تنها نکته قابل توجه که در این زمینه وجود دارد این است که ابن مقفع ایرانی، کاتب و نویسنده قرن‌های سوم و چهارم بوده و در متن جریان منازعه طرفین شعوبیه ی ایرانی و اعراب اموی و عباسی قرار گرفته است. بنابراین در این مقاله سعی بر این است به بررسی نحوه شکل‌گیری شعوبیه، نقطه نظرات، موافقین و مخالفین و پیامد ناشی از فرقه شعوبی که مقارن و ملازم حیات اجتماعی و ادبی و سیاسی ابن مقفع بود پردازد و به دور از تعصب و جانب‌داری چهره واقعی ایشان را به اهل قلم، پژوهشگران و تاریخ نگاران بنمایاند.

بیان مسئله

- ۱- شناساندن شخصیت علمی، ادبی و سیاسی این نویسنده مشهور و فراز و افولی که در حیات وی ایجاد گردید حائز اهمیت است
- ۲- جستاری در مورد چگونگی شکل‌گیری تفکر فرقه شعوبیه، نقطه نظرات و پیامد ناشی از فرقه شعوبیه در آثار و زندگی این دانشمند.
- ۳- رسیدن به واقعیتی منطبق بر اصول عقلی و منطقی از لابلای نظرات و اقوال گوناگون در سده چهارم و پنجم مبنی بر تعدی خواهی عرب و تعصب ایرانی که از اهداف این تحقیق است.

۴- با نظر به اینکه این پژوهش، پژوهشی نوین با رویکردی تازه می‌باشد به طور قطع می‌تواند نتایج مثبت و قابل قبولی در اختیار صاحبان نظران و ناقدان اهل فن و قلم قرار دهد.

پیشینه پژوهش

پژوهش و تحقیقاتی بصورت پراکنده و نه منظم وجود دارد که در مورد سرگذشت و شخصیت ابن مقفع و تاریخ مربوط به آنها نگاشته شده است. دو اثر عمده که در واقع تنها منابع مفید درباره ابن مقفع است که با اندکی تفصیل به شرح گوشه‌هایی از زندگی اجتماعی و کشمکش‌های سیاسی او پرداخته‌اند، که حتی در دسترس نخستین محققان نبود. این دو اثر، عبارتند از انساب الاشراف بلاذری (۲۹۷ق) و الوزراء و الکتاب جهشیاری (۳۳۱ق). با این همه بخش اعظم روایات این دو کتاب، با انشائی متفاوت و اندکی اختلاف در وفیات الاعیان ابن خلکان گرد آمده است. گابریلی با استناد به دو منبع فوق به تالیف مقاله خود دست زد، در درجه اول، از وفیات ابن خلکان استفاده کرد. وی پس از آن از آثار کسان دیگری چون ابن ندیم از روایات دست دوم را که غالباً مشکوک و مورد بحث اند به کار گرفت از جوزی، صفدی، ابو الفرج اصفهانی و ابن قتیبه دینوری بهره جست. نیز کسانی مانند عباس اشتیانی در مورد ابن مقفع مقاله ارزشمندی نوشته است.

محمد غفرانی خراسانی، ابن المقفع را موضوع رساله فوق لیسانس خود قرار داد و در (۱۹۵۷م- ۱۹۶۵م) کتابی منتشر ساخت که بی‌گمان بهترین کتابی است که تا کنون در شرق، درباره ابن المقفع تالیف یافته است. وی توانسته است تقریباً همه منابع نو و کهنه عربی و فارسی را بررسی کند و به شیوه خود و بر حسب نظرات و اعتقادات خود، آنها را در بوته نقادی افکند. شهادت او، با توجه به اینکه کتابش در مصر چاپ شده، در رد نظرات مشاهیری چون طه حسین و عزام در خور توجه است و البته کتاب‌های زیادی و مقالات متعددی در مورد ابن مقفع و عبدالحمید کاتب نگاشته شده است. ابن خلکان در وفیات الاعیان و ابن ندیم در الفهرست و همچنین در کتاب‌های متعددی مانند صبح الاعشی قلقشندی و رسائل البلغاء از محمد علی کرد و کتاب الصناعین از ابو هلال عسکری و کتاب البیان و التبيين جاحظ و تاریخ اداب اللغه العربیه جرجی زیدان و بسیاری دیگر در مورد زندگی ابن مقفع و عبد الحمیدکاتب از لحاظ سیاسی - اجتماعی - ادبی و فرهنگی سخن گفته‌اند ولی از این نوع منظر و این دیدگاه خاص که هدف این مقاله است که عبارت است از مظلومیت، تعصب، جاه‌طلبی، شعوبیه و داوری در مورد شهادت این ادیب دانشمند تاریخ چیزی قضاوت نکرده است و مسئله مورد وثوقی

بیان نگردیده است. این پژوهش در صدد است که پرده از نقاب این جریان برداشته و به حقیقتی خاموش در زیر سایه مصلحتی ساطع و فعال برسد و به واقعیتی منطبق بر اصول منطقی دست یابد.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

(۱) شناخت ماهیت و شخصیت حقیقی ابن مقفع، و اثبات مظلومیت وی به اتهام طرفداری از فرقه شعوبی لازم و ضروری است.

(۲) با استناد به شواهد تاریخی و مستندات علمی و ادبی و با بهره‌گیری از منابع و مآخذ رسیدن به واقعیتی مسلم اجتناب ناپذیر است.

(۳) تشریح و بیان خدمات ارزنده ابن مقفع به کتابت و نشر نویسی زبان و ادب عربی و معرفی طرفداران و مخالفان این ادیب دانشمند از شروط ضروری این مقاله است.

زندگی نامه ابن مقفع

ابن مقفع، ابومحمد عبدالله (۱۰۶ - ۱۴۲ق / ۷۲۴-۷۵۹ م)، نویسنده بزرگ و مترجم آثار پهلوی به عربی ابو محمد عبدالله روزبه بن دادویه معروف به ابن مقفع در روستای «جور» که امروزه «فیروزآباد» نامیده می‌شود و از توابع فارس است، به سال ۷۲۴ به دنیا آمد. چند سال نزد پدرش در فارس به فراگیری فرهنگ فارسی سپری کرد و دین زرتشتی را برگزید؛ و از آداب و رسوم آن مذهب پیروی کرد تا اینکه در ایام جوانی به بصره مسافرت کرد و در آنجا بود که به تقلید از عرب می‌نوشت و در این شهر فرهنگ فارسی و عربی به همدیگر پیوند خورده بود. چند سالی نگذشته بود که جوانی پخته عقل و آگاه به علوم و علم ادبی نیکو شد. آنگاه که شهرت و آوازه‌اش در همه‌جا منتشر شد زندگی نویسندگی‌اش را در حکومت بنی‌امیه آغاز کرد و در کرمان برای «عمر بن هبیره» و سپس برای «یزید بن عمر بن هبیره» به کتابت مشغول شد و بعد از انقلاب عباسی نزد والی اهواز «عیسی بن علی» و «منصور» به نویسندگی پرداخت و به دست او مسلمان شد.^۱

ماجرای قتل ابن مقفع

تاریخ قتل ابن مقفع، برخلاف بسیاری از مشاهیر آن روزگار، چندان دستخوش بحث و گفت‌وگو نیست و تقریباً می‌توان ۱۴۲ق / ۷۵۹م را با اطمینان پذیرفت؛ زیرا ابن خلکان که سن او را ۳۶ سال دانسته (۱۵۴/۲)، از کتاب اخبار البصره عمر بن شبة نقل می‌کند که وی در ۱۴۲ یا ۱۴۳ق درگذشته است. از عوامل عمده قتل ابن مقفع یکی: ماجرای سفیان است که به قصد حکومت شاپور آمد و با تفکر ابن مقفع شکست خورد و گریخت. عامل دوم، فرزندان علی بن عبدالله بن عباس، همان

عموهای خلیفه منصورند که ابن مقفع در خدمتشان می‌زیست. یکی از آنان که عبدالله نام داشت، برخلاف دستور سفاح که خواسته بود پس از او با منصور بیعت کند، سر به شورش برداشت و به امید خلافت، چندین سال بر حران و نصیبین و حلب و چندین جای دیگر حکم راند. عاقبت، ابومسلم به فرمان منصور، در نصیبین به جنگ او رفت. کار او ۱۵ ماه به درازا کشید تا سرانجام عبدالله شکست خورد و نزد برادرش سلیمان که حاکم بصره بود، پنهان شد (۱۳۷ق / ۷۵۴م)، اما ابومسلم شکست‌خوردگان را امان داد و دست از آنان کشید.^۲ فرزندان علی چندی در بصره آرام زیستند، به‌خصوص که ابومسلم هم در ۱۳۷ق به قتل رسید و عبدالله هم در ۱۳۸ق با منصور بیعت کرد. اما منصور هرگز از جانب آنان آسوده خاطر نبود و اصرار داشت که ایشان، عبدالله را نزد او بفرستند. سلیمان و برادرانش از خلیفه زینهار نامه‌ای خواستند تا مطمئن شوند که جان برادرشان در امان خواهد بود.

در این باب روایت جهشیاری (ص ۷۱-۷۰) بسیار دقیق و روشن است و سوردل همه آن را ترجمه کرده است. خلاصه این ماجرا که در زندگی ابن مقفع تأثیر عمده‌ای داشته، از این قرار است که: عیسی از دبیر خود خواست که متن زینهارنامه را تهیه کند. وی نیز چنان الفاضلی استوار به کاربرد و چنان جوانب احتیاط را مراعات کرد که هیچ راه نیرنگی برای منصور باقی نگذاشت؛ اما آنچه در این متن بر منصور گران آمد، این بود که نوشته بود: منصور در پایین زینهار نامه، به خط خود بنویسد که اگر عبدالله بن علی یا نزدیکان او را، چه آشکارا، چه نهان زبانی رسانم، دیگر فرزند محمد بن علی نیستم و زنزاده‌ام. بر مسلمانان واجب است که بر من خروج کنند، زن، کنیز و... بر من حرام است. سوردل می‌افزاید که طبری^۳ و یعقوبی گفته‌اند او امان‌نامه را امضا کرده و عبدالله با آن امان نزد او رفته است، اما ظاهراً منصور از امضای آن خودداری کرد و اظهار داشت که زمانی این زینهارنامه معتبر است که من خود عبدالله را ببینم، زیرا بیم آن هست که وی به پشت‌گرمی این پیمان، در بلاد تباهی کند. آنگاه پرسید: چه کسی این زینهارنامه را نوشته است؟ گفتند: ابن مقفع، دبیر عیسی بن علی. منصور گفت: آیا کسی نیست که کار او را یکسره کند. این خبر را نصیب به سفیان رسانید و او نیز به سبب کینه‌ای که از ابن مقفع داشت، در صد قتلش برآمد جهشیاری^۴، بلاذری این ماجرا را در چند سطر آورده و در آغاز آن به ولایت سفیان بن معاویه بر بصره در زمان زینهارنویسی ابن مقفع اشاره می‌کند و در پایان آن اضافه می‌کند که منصور به سفیان نامه نوشت، یا به قولی، هنگامی که با او وداع می‌کرد به او گفت: کار ابن مقفع را بساز نیز.

بنابراین، چون در ۱۳۹۹ق/ ۷۵۷م سلیمان عزل شده و سفیان به‌جایش نشسته است.^۵ ناچار باید پنداشت که سفیان، ۳ یا ۴ یا ۶ سال درنگ کرد تا عاقبت موفق به قتل ابن مقفع شد.

روزگار ابن مقفع

عبدالله ابن مقفع، در روزگار منصور دومین خلیفه عباسی زندگی می‌کرد. او قبل از این شاهد منازعات بین امویان و عباسیان و تلاش‌های موالی در به قدرت رسانیدن عباسیان بوده است. در دوران خلافت عباسی زبان عربی، زبان سیاست در کلیه‌ی سرزمین‌های اسلامی از آسیای میانه تا شمال آفریقا و بعدها تا اندلس بود. سبب حقیقی عظمت دوران عباسی بیداری فکری مردم بود که آن هم در نتیجه‌ی حضور عناصر ایرانی در دستگاه خلافت بود. در طی این دوران، مترجمین زیادی ظهور یافتند، زیرا منصور توجه ویژه‌ای به علم و دانش و مترجمین داشت. ابن مقفع از نخستین کسانی بود که برای او کتاب المنطق را ترجمه کرد. منصور در طی این دوران، مسلمانان را تشویق به تدوین حدیث و فقه، قرآن می‌کرد. در این روزگار، شاهد ترجمه و طبقه‌بندی علوم هستیم. به‌واقع، عصر عباسی دوران طلایی زندگی سیاسی و ادبی عرب به شمار می‌رود و قابل مقایسه با تاریخ اروپا در قرن ۱۷ میلادی است.

شخصیت ابن مقفع

شخصیت ابن مقفع: ابن مقفع یکی از مشهورترین چهره‌های فرهنگی در تاریخ اسلام، بلکه در فرهنگ جهان است. بی‌گمان شخصیت اجتماعی - خلاق او بیش از هر چیز مسیر فرهنگی و ادبی او را ترسیم می‌کرده است. خردمندی، هوش بسیار، روح شفاف آینه‌گون، انسان‌دوستی، اخلاق، آداب‌دانی، خوش‌زبانی و زیبارویی همه در زندگی کاملاً مرفه او جمع آمده بود. سپس این ویژگی‌ها، در داستان‌هایی دل‌انگیز، در مفاهیمی حکیمانه، در اندرزهایی عینی و ملموس و همه به زبانی پاک، بی‌گروه و به هم پیوسته متجلی گردیده است.

ابن مقفع مردی آزاده و آزاداندیش بود. خصایل اخلاقی و ارزش‌های شخصی او در حدی بوده که کار پژوهشگران را دشوار ساخته است. آنان که پیوسته می‌خواهند مردان تاریخ را در قالب‌های معین دینی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی قرار دهند، در کار ابن مقفع سرانجام دچار اختلاف می‌گردند و او را در دو قطب متضاد دین کامل و الحاد مطلق قرار می‌دهند.

در بخش برانزندی اخلاقی او و وقار و احتشام عباراتش آن‌چنان است که محقق مسلمان به‌دشواری می‌تواند وی را از دین خویش خارج بدانند. با این‌همه تهی بودن آثار او از دفاع مستقیم از

اسلام و شریعت، شوخ‌چشمی‌های گاه‌به‌گاه او و به‌خصوص هم‌نشینی با متهمان به زندقه، باعث می‌شود که گروهی دیگر به زندقه او حکم کنند.^۶

شرح حال ابن مقفع

با این وجود. شخصیت جذاب، بخشنده‌گی، بزرگ‌مردی، آداب‌دانی، ظرافت، سخن‌دانی، نکته‌دانی و نیز ثروت ابن مقفع چنان بود که همگان را شیفته می‌ساخت. در وجود او، انسان‌دوستی در قالب مکتبی نظام‌یافته جلوه می‌کند، آنچنان که پنداری خواسته است خلاً دینی درون خود را با این ویژگی پرکند. رفتار او - تا آنجا که منابع به ما نشان می‌دهند - دقیقاً همان است که در آثارش می‌توان یافت. آنچه در الادب الکبیر و الادب الصغیر، در باب انسان کامل آمده، بر خود او منطبق است: «مرا دوستی ... بود که از همه مردمش برتر و گرامی‌تر داشتمی. چون آنچه در وی دیدم، در کس نیافتم... بدان که هرگز در بند شکم نبود. پس چیزیکه نیافتی، نخواستی و اگر یافتی، گزافی نکردی. هیچ‌گاه فرمان شهوت خود نمی‌برد، چه دامن به زشتی‌ها آلوده نداشتی و آب و آزر خود نریختی. همیشه لجام زبان در دست داشت، از آنکه ندانسته، نگفتی و در آنچه دانستی، ستیزه نکردی ... تا داوری دادگر و گواهی پایدار نیافتی، داوری نخواستی و تا درمان نزد کسی نجستی، درد دل نمودی ... از کسی پند اندرز دریغ نمی‌داشت، بیشتر خاموش بود و اگر گفتی، گوی بیشی بردی ...».^۷

نثر ابن مقفع

در دوره اسلامی خلیفه‌ی دوم (۱۳-۲۴ ه. ق)، نخستین کسی بود که به تأسیس دیوان به‌رسم پارسیان و به مدد ایشان اقدام کرد و دو دیوان خراج و جند را به‌منظور ثبت غنائم و اموال فیئی و پرداخت مستمری سپاهیان بنیاد نهاد با این همه به سبب عدم اهتمام اعراب به نوشتن مطالب و توجه آنان به حفظ روایات، کتابت عربی چنانکه باید در قرن اول اسلامی پیشرفتی حاصل نکرد و با آنکه مقدمات پیدایش برخی از علوم اصیل اسلامی نظیر قرائت و تفسیر قرآن، فقه، حدیث، روایت اشعار جاهلی و صدر اسلام و نیز سیره پیامبر اکرم (ص) و فتوح و مغازی فراهم گردید، باز فعالیت در این زمینه بیشتر جنبه شفاهی و روائی داشت تا کتبی و پیشرفت چشمگیری در امر تدوین و تألیف به عمل نیامد، همزمان با گسترش دامنه‌ی فتوح و استقرار اسلام در بلاد مفتوحه و آمیزش عرب با عجم تحولی عظیم و بی‌سابقه در امور دیدنی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی اسلامی پدیدار گشت و اعراب مسلمان به‌سرعت از مردمی امی که معارفش محدود به زندگی بدوی و محصور در سینه‌ها بود به مرحله‌ی فرهنگ و مدنیت گام نهاد و با توجه به نیاز مبرمی که در مسائل سیاسی و اجتماعی به

وجود آمد نهضتی تقریباً فعال در کتابت عربی و امور دیوانی به وقوع پیوست که محور اصلی و مراکز فعال آن دارالخلافه و درگاه امرا و عمال بلاد بود و دیوان‌ها محل مناسبی برای کتابت عربی تحت اشراف کتاب و دست‌اندرکاران امور دیوانی گردید. بدین ترتیب بود که نثر کتابی به تدریج رشد کرد و ابعاد آن در قلمرو اسلام گسترش یافت و از آنجا که نظام اداری و ضوابط دیوانی در دولت خلفا غالباً مأخوذ از نظام اداری ساسانی بود، روش‌های تقلیدی در دیوان خلفا براساس اصول اداری ایرانیان در دوره‌ی ساسانیان قرار گرفت و عمال دیوانی و کتاب دارالخلافه بیشتر از عناصر ایرانی و موالی آشنا به فرهنگ پارسی و رومی بودند.^۸ ابن مقفع بی‌گمان شهسوار نثر عربی است. کمتر محققى است که هنگام سخن گفتن از او، بتواند شیفتگی و شگفتی خود را پنهان کند. با ظهور او باید قدم نثری را مبارک گوئیم که در جامه‌ای بی‌پیرایه و واژه‌های معمول روزانه توانست در کنار شعر عرب نشیند. این زبان با همه سادگی و بی‌تکلفی، باز موفقیتی به کمال بود. به برکت ابن مقفع، دیگر لازم نیامد که جهان عرب دیرزمانی تأمل کند تا عوامل بیگانه آن را غنی سازند. ابن مقفع، نخستین کس و شاید تنها کسی است که توانست دستمایه‌ی بزرگان‌ها به فرهنگ عربی تقدیم کند. ترجمه‌های فلسفی و علمی سده ۹ق، به سبب تخصصی بودن، هرگز به این درجه از سودمندی نرسیدند.^۹

در قرن دوم دو نویسنده‌ی ایرانی - ابن مقفع و عبدالحمید - کاتب به پشتوانه نثر زبان پهلوی در نثر عربی تحولی ایجاد کردند چنانکه در ادبیات عرب جمله معروف است که ((بداة الکتابة بعد الحمید و ختمت باین الحمید)) این دونویسنده نثر عربی را از آن سادگی و حالت بدوی خارج کردند و لفظاً و معنأً به سوی آراستگی و کمال بردند. در این که این دو نویسنده سنت‌های نثر مزین پهلوی را به عرب منتقل کردند شکی نیست. ابوهلال عسکری در الصناعتین می‌نویسد؛ عبدالحمید کاتب هنرهایی را در فن نویسندگی برای آیندگان باقی گذاشت و از زبان فارسی پهلوی استخراج کرد و به زبان عربی برگردانید.^{۱۰}

تألیفات و دستاورهای علمی و ادبی ابن مقفع آثار ابن مقفع را می‌توان بر سه گروه تقسیم کرد: نخست: آن آثاری که وی برای معرفی فرهنگ ایران از پهلوی به عربی گردانده مانند گاهنامه و آئین‌نامه و کليلة و دمنه و خدای‌نامه (که آن را سیرالملوک یا سیره ملوک الفرس نامید) و کتاب مزدک و کتاب التاج و غیره.

دوم: آن آثاری که وی برای معرفی فرهنگ یونانی ترجمه کرده و به احتمال قریب یقین آن‌ها هم از پهلوی ترجمه شده و کتب منطقی ارسطو را در بر می‌گیرد مانند "قاطی غوریاس"؛ "باری

ارمیناس"، "انالوطیقا" و غیره. این کتب غالباً در دوران سلطنت خسرو انوشیروان و بنا به تشویق او از طرف روحانیون ایرانی نسطوری و یعقوبی به پهلوی ترجمه شده بود. برخی نیز می‌گویند که ابن مقفع "ایساغوج" اثر فروریوس صوری را نیز از پهلوی به عربی گرداند. بدین ترتیب نخستین آشنایی اعراب با آثار فلاسفه‌ی یونان از طریق تراجم ابن مقفع انجام می‌گیرد سوم: آن آثاری که خود ابن مقفع نگاشت مانند "ادب الکبیر" یا درّه الیتیمه و "ادب الصغیر" و "رساله الصحابه" و غیره.^{۱۱} بنابراین ابن مقفع در نوشتن آثارش دو هدف را دنبال می‌کرد: ۱ - احیای تاریخ فارسی و سیاست و آداب فارسی‌زبانان.

۲- اصلاح جامعه عباسی و سیاستشان با بهره گرفتن از نظم و سیاست‌های ایرانیان.

فصاحت و بلاغت در نثر ابن مقفع

فصاحت و بلاغت در نثر ابن المقفع به تاسی از کلام گهربار مولای متقیان علی(ع)

آثار ابن مقفع و جاذبه قلم او سال‌هاست که توجه خاص و عام را به خود جلب کرده است و اسلوب نگارش وی تاکنون سرمشق بسیاری از اهل ادب در نگارش و آفریدن آثار دیگری به تقلید از او بوده است تنها کتاب «کلیله و دمنه» ابن مقفع بارها به زبان‌های مختلف جهان ترجمه شده است.^{۱۲} و کتاب‌های فراوان در سطوح مختلف به صورت داستان و نمایشنامه و به نظم و نثر به تقلید از آن نوشته شده و سرانجام فصاحت و بلاغت او تحسین و اعجاب بسیاری از سخن‌شناسان و مورخان را برانگیخته و متقدمان و معاصران به گونه‌های مختلف زبان به ستایش وی گشوده‌اند. چنانکه «جاحظ» که خود از ادبا و نثرنویسان بزرگ قرن سوم هجری محسوب می‌شود در جای‌جای کتاب ارزشمند «البیان و التبیان» با آوردن دیدگاه‌های ابن مقفع درباره بلاغت بر مقام ادبی و توانایی او در امر کتابت و تسلط وی بر زبان عربی و فارسی مهر تأیید نهاده است.

ابن ندیم در فهرست به هنگام برشمردن کسانی که به بلاغت شهرت داشتند می‌نویسد: «بُلغَاءُ النَّاسِ عَشْرَةٌ...» و در نام بردن آن‌ها از ابن مقفع آغاز می‌کند و در مورد او می‌نویسد:

«كَانَ فِي نَهَائِهِ الْفَصَاحَةِ وَ الْبَلَاغَةِ كَاتِبًا، شَاعِرًا وَ فَصِيحًا...» و كَانَ أَحَدَ النُّقَلِ مِنَ اللِّسَانِ الْفَارْسِيِّ إِلَى الْعَرَبِيِّ مُضْطَلَعًا بِلُغَتَيْنِ فَصِيحًا بَهْمَا.

ابن مقفع در فصاحت و بلاغت سرآمد بود و کاتب و شاعری توانا و از مترجمان زبان فارسی به عربی بود که دامنه اطلاعاتش در هر دو زبان گسترده بود.^{۱۳}

جعفر بن یحیی برمکی در مقایسه و بیان منزلت کاتبان معاصر ابن مقفع در تشبیه جالبی می‌گوید: «عبدالحمید ریشه درخت ادب و سهل بن هارون شاخه و احمد بن یوسف گل و ابن مقفع میوه آن درخت هستند».^{۱۴}

از معاصران، «شوقی ضیف» ادیب مشهور عرب در موردی وی می‌گوید «فهو فصیحٌ بلیغٌ غیرمدافعٍ...» او فصیح و بلیغی بی‌نظیر است و در مقام او همین بس که صاحب فهرست او را یکی از ده نفری دانسته است که سرآمد ادیبان و کاتبان عصر عباسی بوده‌اند.^{۱۵}

ابن مقفع خود با استفاده از کلمات علی (ع) اعتراف کرده است. گویند از ابن مقفع پرسیدند چه چیزی تو را بر بلاغت توانا ساخت؟ پاسخ داد: «به خاطر سپردن کلام علی (ع)» «قیل لابن المقفع مامکنک من البلاغه؟ قال حفظ کلام الاصلح» چنان‌که این سخن به عبدالحمید کاتب نیز نسبت داده شده است.^{۱۶}

بنابراین یکی از دلایل ما برای اثبات تأثیرپذیری ابن مقفع از علی بن ابی‌طالب (ع)، نزدیکی فراوان اسلوب نگارش او به اسلوب علی (ع) است بخصوص در آثاری که در موضوع ادب، به معنی تهذیب نفس از ابن مقفع باقی‌مانده است؛ مانند «الادب الکبیر» و «الادب الصغیر»، این امر کاملاً مشهود است بدیهی است ابن مقفع این توانایی و تبحر و تسلط بر امر کتابت را اکتساب کرده است زیرا وی از موالی محسوب می‌شود و در اصل فارسی‌زبان، بنابراین آنچه از زبان و فرهنگ عربی می‌داند امری کاملاً اکتسابی است و این اکتساب در بعد اسلوب نگارش می‌تواند از پیشوای این اسلوب یعنی علی بن ابی‌طالب (ع) باشد.^{۱۷}

گذری بر تاریخ نهضت‌های ایرانیان و پیدایش شعوبیه

اسرار نزاع پنهانی دائم که مدت‌ها میان نژاد عرب و نژاد ایرانی وجود داشته و از نخستین لحظات فتح ایران به‌دست سپاهیان عرب، آغاز شده بود آشکارشدو این نزاع عظیم و ممتد دو ملت بزرگ غالب و مغلوب عاقبت به ظهور فرقه‌ی شعوبیه منتهی گشت و این فرقه هم مولود آن نزاع بود و هم علت امتداد آن.^{۱۸}

وجه تسمیه: «شعوبیه» در لغت، یعنی اهل مساوات و برابری، و در اصطلاح «الشعوبیه فرقه لاتفضل العرب علی العجم» به این معنی است که شعوبیه گروهی‌اند که تأمل به برتری عرب بر عجم نیستند.^{۱۹}

در برخی دیگر از کتب لغت، معنای خاص شعوبیه آورده شده است. برای نمونه "ابن حاجب" در تعریف شعوبیه می‌نویسد: «قوم متعصبون علی العرب مفضلون علیهم العجم»^{۲۰} و "ابن منظور" می‌نویسد: «الشعوبیه و الذی یصغر شأن العرب و لایری لهم فضلاً علی غیرهم» یعنی شعوبی کسی است که عرب را حقیر می‌داند و برای او برتری نسبت به دیگران قائل نیست.^{۲۱}

لفظ شعوبیه مانند راوندیه، خرمیه، قدریه، جهیمیه و امثال آن عبارت است از فرقه خاص و تأیث کلمه به مناسبت فقه و جماعت است. کلمه شعوبی منسوب به لفظ «شعوب» در آیه ۱۳ سوره حجرات در قرآن مجید است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

«ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را به صورت تیره‌های گوناگون و قبیله‌های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. به یقین گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

وجه تسمیه فرقه، مخالفت عصب عربی، به شعوبیه این است که این فرقه با استدلال به آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» خواهان مساوات میان ملل بودند.

شعوبیه منتسب به کدام فرقه بود؟

اما در مورد اینکه شعوبیان در زمره کدام یک از گروه‌ها و فرقه‌ای اسلامی بودند سخن بسیار است و نمی‌توان آنان را در زمره فرقه‌ای مشخص و ویژه برشمرد؛ زیرا آنان در تمامی گروه‌های که امویان و سیاست‌های‌شان را بر نمی‌تاییدند حضور داشتند؛ در حقیقت شعوبیان را طرفدارانی بسیار در میان شیعیان و خوارج و معتزله و ... بود.^{۲۲}

چگونگی پیدایش شعوبیه

در برابر دیدگاه قوم‌گرایانه اعراب و برخورد ناشایست آن‌ها با عجم‌ها و ایرانیان به‌ویژه با موالی، جریان شعوبیه در میان ادیبان و دانشمندان ایرانی پدید آمد. آن‌ها نام خود را از آیه: «یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیهم خبیر» (حجرات: ۱۳) برگرفته بودند و ملاک برتری را تقوا می‌دانستند نه نژاد؛ همچنین خواستار عدم تبعیض و برقراری تساوی و عدالت وعده داده شده در اسلام بودند؛ لذا به اهل تسویه یا اصحاب تسویه معروف شدند. البته اهل تسویه که نژادپرستان عرب را سرزنش می‌کردند، به مرور زمان خود به

«اهل تفضیل» تبدیل شدند و به تحقیر عرب‌ها و تفاخر نژاد ایرانی خود پرداختند؛ بنابراین، حرکت و نهضت فرهنگی جدیدی، علیه سلطه و سیادت عربی آغاز شد که نهضت شعوبیه نام گرفت... زمزمه عقاید شعوبیه از اواخر عهد اموی - که اسماعیل بن یسار نسایی از شعرای نام‌آور شعوبی در حضور هشام بن عبدالملک، مفاخر ایرانیان را برمی‌شمرد - آغاز شد.^{۲۳}

و شاید یکی از جهات آن این بود که اغلب خلفای «هجین»^{۲۴} (از مادر غیرعرب) بودند و بر اثر مشقت از عرب می‌کوشیدند.^{۲۵} از این رو، برخی معتقدند ابی‌العباس با گماشتن برخی افراد از خاندان‌های بزرگ ایرانی در مناصب مختلف، باعث پیدایش جریان فکری شعوبیه شد.^{۲۶}

دکتر «خلیل جفال» بر آن است که: «شعوبیه، بر سه دسته‌اند و همگان با هم به حساب آیند: ۱- اهل تسویه یا برابر اندیشان، ۲- کسانی که با عرب و مسلمانان به نبرد برخاستند و یا با برنامه سیاسی مدون به تخریب مبانی عقیدتی و تشکیک در آن، دست زدند، ۳- آن‌ها که تنها دم از برابری نزدند، بلکه شأن عرب را فرو کاستند، ولی دست از اسلام برنداشتند».^{۲۷}

از همین رو صاحب «العقد الفرید» گفته است: «الشعوبیه هم اهلُ التسویه» و در «الصحاح» هم آمده است: «الشعوبیه فرقهٌ لا تُفضل العربَ علی العجم»^{۲۸}

ولی در عرف، همیشه شعوبیه به دستۀ سوم، یعنی معاندان عرب، اطلاق شده است. در «لسان العرب» آمده است: «الشعوبی لذلِ یصفرُ شأنَ العربِ و لا یری لهمُ فضلاً علی غیرِهم...». لسان العرب، ماده «شعب».

در وجه تسمیه آن، سخن‌ها گفته‌اند. پاره‌ای برآند که لفظ شعوبیه مأخوذ از «شعب» است و آن نسلی از مردم است، فراتر از قبیله.

«از بئر بن بکار» گفته است: «الشعبُ، ثم القبیلهُ، ثم البطنُ، ثم الفخذُ، ثم الفصیله».^{۲۹}

آنچه بیشتر از هر چیز، محققان را به کاوش واداشته، جمع منسوب است که گر چه نحویان کوفی آن را مجاز دانسته‌اند، ولی پاره‌ای برآند که این امر باذوق و سلیقه عرب تطابق نداشته و با قواعد عربی توافق ندارد.^{۳۰}

«ابن اثیر» گفته است: که شعوب اطلاق بر عجم دارد؛ و نیز در لسان آمده است که ممکن است «الشعوبی» مفرد «الشعوب» باشد، مثل: «الیهودی» و «المجوسی» که مفرد «الیهود» و «المجوس» است.^{۳۱}

نقطه نظراتی در مورد شعوبیه

هیچ ملتی فضیلت ذاتی بر ملت دیگر ندارد.

در صحاح اللغه جوهری آمده: شعوبیه گروهی هستند که عرب را بر عجم برتری نمی‌دهند.

در لسان العرب آمده: شعوبیه کسانی هستند که شأن عرب را کوچک می‌شمارند و برای آنان

برتری به غیر عرب قائل نیستند.^{۳۲}

در فرهنگ آندراج آمده: «شعوبی آن است که عرب را بر عجم تفضیل نهد و آن گروه را شعوبیه

گویند».^{۳۳}

خاورشناس آلمانی، با تردید، واژه «شعوبیه» را ملی‌گرایی ایرانی معنا می‌کند. این تردید ناشی از

نگاه شاخه‌های انشعابی شعوبیه است که دیدگاه‌های متفاوت و متعادل‌تری در مقایسه با شاخه اصلی

داشته‌اند.^{۳۴}

جریان فکری نهضت شعوبی

نهضت شعوبیه در هر دوره‌ای، به شکل خاصی اثرات خود را بروز می‌داد و در عرصه مبارزه، از

عهد اموی به بعد، شکل‌های گوناگونی به خود گرفت. گاهی به صورت جنگ و خون‌ریزی و زمانی به

شکل فرقه‌گرایی و یا احزاب مذهبی جلوه‌گر می‌شد؛ و چندی در پوشش حیل‌های سیاسی قرار

می‌گرفت و گاهی هم به صورت مناظره ادبی و مشاجرات علمی بروز و ظهور پیدا می‌کرد.^{۳۵}

شکل‌گیری جریان فکری شعوبیه و یا به تعبیری شعوبیه افراطی در واقع نشان از آغاز انحراف در

جریان فکری اصحاب تسویه بود؛ بنابراین، اگرچه شعوبیه توانست مشکلات، مشقات و دغدغه‌های

فکری را برای حاکمان نژادپرست بنی‌امیه فراهم کند، ولی در ادامه خود دچار گرداب تفکرات افراطی

درباره قوم عرب شد، یعنی به همان پدیده‌ای گرفتار شد که خود از آن متنفر بود.^{۳۶}

مشاهیر شاعران شعوبی

۱- اسمعیل بن یسار نسایی ۲- بشار بن برد طخارستان ۳- ابونواس، حسن بن هانی

۴- ابوالعناهیة ۵- دیک الجن (عبدالسلام بن رغبان)؛ ۶- اسحق بن حسان خزیمی سغدی؛ ۷-

ابراهیم بن ممشاد اصفهانی معروف به «المتوکل» ۸- مهیار دیلمی.^{۳۷}

نویسندگان شعوبی

۱- ابن مقفع؛ (ابو محمد عبدالله) نام اصلی او روزبه فرزند داذویه و از مردم گور فارس (فیروزآباد

فعلی) و از موالی آل اهتم بود، پدرش کیش زردشتی داشت خود او نیز در ابتدا زردشتی بود و بعد به

دست عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس عموی منصور خلیفه عباسی اسلام آورد و در سال ۱۴۲ با ۱۶۵ به اتهام زندقه به دستور منصور عباسی اعضایش را بریدند و در تنور انداختند.

ابن ندیم می‌گوید^{۳۸} که وی در غایت فصاحت و بلاغت بود و شاعر چیره‌دستی به شمار می‌آمد. وی چندین کتاب از پهلوی به عربی ترجمه کرده از جمله آیین‌نامه، خدای‌نامه (به معنی شاهنامه و همین کتاب سلف شاهنامه فردوسی بود)؛ مزدک، التاج (در سیرت انوشیروان) کلیله و دمنه، ادب الکبیر و ادب الصغیر و غیره، وی شخصیت علمی و اخلاقی بزرگی بود. احمد امین که خود نویسنده متعصب و ضد ایرانی است درباره وی گفته است.^{۳۹}

۲- ابو عبیده معمر بن مثنی، وی از دانشمندان و ادیبان معروف و بلکه سرآمد ایشان است. وی از موالی ایران نژاد بود و در بصره به دنیا آمد و از معتقدان سرسخت اندیشه شعوبی بود و ایرانیان و طرفداران اندیشه شعوبی از ابو عبیده حمایت می‌کردند.

. از مؤلفات او کتاب فضائل الفرس و اخبار الفرس، لصوص العرب فی ادعیاء العرب و الموالی است.

این ندیم مؤلفات او را یک‌صد و چهار کتاب نوشته.^{۴۰}

۴- ابو عثمان سعید بن حمید بختگان، از شاهزادگان ایرانی و شاعری توانا و نویسنده‌ای چیره‌دست و شعوبی معتقدی بود. کتاب العجم علی العرب و افتخارها. از اوست.

۵- سهل بن هارون دشت میثانی؛ از دانشمندان بزرگ شعوبی معاصر هارون و مأمون و متولی «بیت الحکمه» بود که کتابخانه عمومی محسوب می‌شد و به این ترتیب وی مؤسس اولین کتابخانه عمومی در اسلام و در شهر بغداد بود.

وی شعوبی متعصب و طرفدار ایران و ایرانی و ضد عرب بود و از افراد مؤثر این نهضت به شمار می‌آید.^{۴۱}

جعفر برمکی گفته بود: «عبد الحمید (کاتب) ریشه، سهل بن هارون شاخ و برگ، احمد بن یوسف شکوفه و ابن مقفع میوه است» و این‌ها همه از پیشگامان دانشمندان ایرانی و شعوبی بودند.

۶- علان شعوبی، وی از بزرگان و دانشمندان شعوبیه است و در بیت الحکمه هارون و مأمون به استنساخ کتب می‌پرداخت، وی کتابی تحت عنوان الميدان فی المنالِب را تألیف کرد و بدی‌های یک یک قبایل عرب را برشمرد.^{۴۲} طاهر بن حسین مؤسس سلسله طاهریان در برابر این تألیف ۳۰ هزار سکه به او جایزه داد.^{۴۳}

مخالفان اندیشه شعوبیه

۱- ابن قتیبه دینوری، وی ایرانی و در مورد^{۴۴} و یا کوفه^{۴۵} ساکن بود؛ و اینکه به دینوری معروف بود به این علت بود که مدتی در دینور به شغل قضاوت اشتغال داشت وی با ابوحنیفه دینوری و جاحظ بصری معاصر بوده اما با او میانه خوبی نداشت. از جمله او «کتاب التسهیه بین العرب و والعجم»، «تفضیل العرب»، «الامامه و السیاسه»، «ادب الکاتب»، «الشعر و الشعراء» و غیره است.^{۴۶} ابن قتیبه در سال ۲۷۰ یا ۲۷۶ چشم از جهان فرو بست.

۲- جاحظ بصری، وی از دانشمندان و ادیبان معروف قرن سوم هجری است. مرگ او در سال ۲۵۵ در سن ۹۶ سالگی اتفاق افتاد. وی از بزرگان معتزله محسوب و کتاب‌های البیان و التبیین، الحیوان، البخلاء، خلق القرآن از جمله کتاب‌های متعدد و مفید اوست.

۳- عبدالملک اصمعی، وی در سال ۱۲۲ به دنیا آمد و در سال ۲۱۳ یا ۲۱۶ درگذشت همانطور که گفتیم در این عصر ابوعبیده پیشوای شعوبیه و مخالف سرسخت سیادت عرب و اصمعی نیز پیشوای موافقان برتری اعراب بودند

۴- متنبی (ابوالطیب احمد بن حسین)، این شاعر بلندآوازه عرب در قرن چهارم می‌زیست و زندگی او با زمانی است که ایرانیان اصیل مثل دیلمان بخش‌های بزرگی از سرزمین ایران به استقلال رسانده و حتی بر خلفای بغداد مسلط شده بودند.

۵- جاراالله زمخسری، وی که از دانشمندان و مفسرین معروف جهان اسلام است در سال ۴۶۷ در زمخشر از توابع خوارزم به دنیا آمد و در سال ۵۳۸ وفات یافت وی از بزرگان معتزله بود و کتاب کشف در تفسیر قرآن از اوست.^{۴۷}

نتیجه

بر این اساس شعوبیه را می‌توان جنبش فکری - اجتماعی قلمداد کرد که در واکنش به عملکرد ناعادلانه برخی از اعراب و در حمایت از اصول و مبانی اصیل اسلامی، شکل گرفت. حرکتی که صرفاً محدود به ایرانیان نبود و در میان اعراب آزاداندیش نیز طرفدارانی داشت. ولی نهایتاً فرقه شعوبیه به افراطی‌گری انجامید. بطوری که رهبران مسلمان فرقه شعوبیه را خطری بزرگ برای اسلام می‌دانستند. گر چند تفکر فرقه شعوبیگری از عجم در مقابل عرب به‌طور کلی ناشی گردید ولی تیر اتهام در مورد پیدایش و شکل‌گیری شعوبیه و آثار ناشی از عواقب و عملکرد آن فقط به ایرانیان نسبت می‌دادند. علی‌رغم این‌که ایرانی‌ها به هویت اصیل خویش پای بند و علاقه‌مند بودند ولی همچنان از

خط و مشی دینی خود و تمسک به ائمه اطهار و پیامبران الهی و دین مبین اسلام بیرون نرفته و به مقدسات شریعت اسلامی مقید و مکلف بودند. در این راستا افرادی همانند عبدالله ابن مقفع کاتب الحروف وقت که نقطه اتصال فرهنگ ادب عربی و فرهنگ اصیل ایرانی بود به فرجامی ناکام منتهی گردید. با وجود اینکه وی خدمات ارزنده و شایسته‌ای را به ادبیات این دو فرهنگ ایفا نمود و جزو کاتبان و نثرنویسان وزراء و رهبران عراق بود و بسیاری از کتاب‌های پهلوی را به زبان عربی ترجمه کرد. در تاریخ او را به عنوان ابن مقفع شعوبی و بعضاً زندقه و کافر معرفی کردند. و در نهایت ابن مقفع قربانی تعدی. کینه و خودخواهی خلفای اموی و بویژه عباسی مبنی بر نبوغ سرشار بسیار ادیبانه خود گردید و با حيله شعوبیگری. مظلومانه به قتل رسید حال اینکه هیچ مدرک و شواهد تاریخی و اسناد علمی بر طرفداری ایشان از فرقه و گروه شعوبیه وجود ندارد و هیچ نظریه مورد وثوقی در این زمینه بیان نگردیده است.

پی نوشت ها

- ۱- الفاخوری حنا(۱۳۸۸) ، تاریخ الادب العربی (از عصر جاهلی تا قرن معاصر). ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات توس، چاپ هشتم: ۱۳:۳۲۹:۳۳۰
- ۲- ابن اثیر، **الکامل**: ۴۶۴/۵-۴۶۸، بی تا
- ۳- **طبری** (۵۰۱/۷)، بی تا، بی نا
- ۴- جهشیاری (۱۹۳۸) **محمدالوزراء والکتاب**: قاهره: (۷۰-۷۱) .
- ۵- ابن اثیر، **الکامل**: ۴۹۷/۵، بی تا
- ۶- **جاحظ. الحیوان**، ۴۴۷/۴-۴۴۸ بی تا
- ۷- ابن مقفع. عبدالله. **الدره الیتیمیة**، ۱۱۴، **آیین بزرگی** ص ۴۴-۴۵
- ۸- جهشیاری (۱۹۳۸) **محمدالوزراء والکتاب**، قاهره: (۷۰-۷۱).
- ۹- مینوی، **مجتبی** (۱۳۵۶). **مقدمه وحاشییه**. برنامه تنسر .
- ۱۰- محمدی، محمد(۱۴۷۹ق)، **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام**، تهران، ص ۳۲۴.
- ۱۱- امین، احمد، **ضحی الاسلام**، ج دوم: ۳۰۱.
- ۱۲- عبدالطلیف، حمزه (۱۹۳۷)، **ابن المقفع**، ص ۲۶۱ الحدیث، جیزه.
- ۱۳- ابن الندیم(۱۳۵۰)، **فهرست**، به همت رضا تجدد، ص ۱۴۰.
- ۱۴- ابن فقیه، **مختصر البلدان**، ترجمه مسعود، ص ۶
- ۱۵- ضیف، شوقی (۱۹۶۰)، **الفن و مذاهبه**، دارالمعارف، مصر، ص ۸۴
- ۱۶- عبدالطلیف، حمزه(۱۹۳۷) **ابن المقفع**، ص ۲۶۱ الحدیث، جیزه.
- ۱۷- کردعلی، محمد(۱۹۴۶) **رسائل البلغاء، دارالکتب العربیه**، مصر، ص ۱۳.
- ۱۸- ذکاوتی، قراگزلو. علی رضا. **آیینه پژوهش** شماره ۴۰. سال ۱۳۷۵.
- ۱۹- بستانی، **دائرةالمعارف**، ۱/۱۹۲۷/ ۱۲۳۰ بی نا.
- ۲۰- ممتحن (۱۳۸۳)، **نهضت شعوبیه**، ۱۹۵ و ۱۳۶۸: ۱۹۹.
- ۲۱- ابن منظور(۱۳۶۳)، **لسان العرب**، قم، ادب الحوزه.
- ۲۲- زرین کوب، عبدالحسین. **تاریخ ایران بعد از اسلام**، ۳۸۶.
- ۲۳- **زرکی** (۱۹۸۹)، ج ۱، ص ۳۲۸ بی نا.
- ۲۴- ابن منظور، **لسان العرب**، قم، ادب الحوزه، ۱۳۶۳.
- ۲۵- ممتحن، **نهضت شعوبیه**، ۱۳۸۳: ۱۹۵ و ۱۳۶۸: ۱۹۹.
- ۲۶- رضازاده لنگرودی، رضا (۱۳۸۵)، **جنبش های اجتماعی در ایران پس از اسلام**، تهران: فرهنگ

- نشر نو، ص ۱۱۹.
- ۲۷- امین، احمد، **ضحی الاسلام**، ج دوم: ص ۳۸.
- ۲۸- ابن عبد ربه مالکی اندلسی (۱۳۶۷)، **العقد الفرید**، ج ۲، مصر، ص ۳۵۶.
- ۲۹- امین، احمد، **ضحی الاسلام**، ج دوم: ص ۵۵.
- ۳۰- ابن الحاجب، شرح شافی، ج ۴، ص ۳۱۹، بی تا، ص ۳۱۹.
- ۳۱- امین، احمد، **ضحی الاسلام**، ج دوم: ص ۵۷.
- ۳۲- ابن منظور (۱۳۶۳)، **لسان العرب**، قم، ادب الحوزه، ص ۴۸۲.
- ۳۳- پاشا هندی محمد (۱۳۳۵)، **فرهنگ آندراج**، ج ۴، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، بی تا، ص ۲۶۳۴.
- ۳۴- **گلدزیهر**، (۱۳۷۱)، ص ۳۵۹، از مقاله ۵۳ **آیین پژهش**. حسینی، محمدرضا. ۱۳۹۱.
- ۳۵- همایی، جلال الدین، بی تا، **شعوبیه**، به اهتمام: منوچهر قدسی، تهران: صائب. ص ۳۲.
- ۳۶- **همان**، ص ۳۲.
- ۳۷- ابن الندیم (۱۳۵۰)، **فهرست**، به همت رضا تجدد، ص ۱۱۸.
- ۳۸- **همان**، ص ۱۱۸.
- ۳۹- امین، احمد، **ضحی الاسلام**، ج دوم: ص ۲۰۶.
- ۴۰- ابن الندیم (۱۳۵۰)، **فهرست**، به همت رضا تجدد، ص ۵۴.
- ۴۱- **همان**، ص ۱۲۰.
- ۴۲- ابن الندیم (۱۳۵۰)، **فهرست**، به همت رضا تجدد، ص ۱۰۵.
- ۴۳- امین، احمد، **ضحی الاسلام**، ج دوم: ص ۶۴.
- ۴۴- **همان**، ص ۴۲۵.
- ۴۵- ابن الندیم (۱۳۵۰)، **فهرست**، به همت رضا تجدد، ص ۷۷.
- ۴۶- ابن عبد ربه مالکی اندلسی (۱۳۶۷) **العقد الفرید**، ج ۲، مصر، ص ۷۲.
- ۴۷- امین، احمد، **ضحی الاسلام**، ج دوم: ص ۷۲.